

شیوه‌های استفاده مولوی از آیات قرآن با تکیه بر دفتر چهارم مثنوی

امیر مؤمنی هزاره*

چکیده

پیوند موجود میان مثنوی مولوی و قرآن کریم به گونه‌ای استوار و درهم تنیده است که از جنبه‌های مختلف قابل بررسی و تبیین است. بر همین اساس آنچه در تحقیق حاضر موضوع بحث واقع شده شیوه‌هایی است که مولوی در استفاده از آیات قرآن به کار برده است. استفاده از لغات قرآن، استشهاد به آیات قرآن برای تأیید مطلب مورد بحث و تفسیر و تأویل آیات قرآن، عناوین مباحثی است که همراه با شواهدی از دفتر چهارم مثنوی مورد بررسی قرار گرفته است.

واژه‌های کلیدی

قرآن، مثنوی مولوی، تفسیر، تأویل.

* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی اراک، دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی.

مقدمه

بحث درباره اثرپذیری مولوی از آموزه‌های قرآنی در کتاب مثنوی از یک سو شرح مثنوی و از سوی دیگر تفسیر قرآن است. قرآن به عنوان یکی از مهم‌ترین آبخشورهای اندیشه مولوی چنان در اعماق تاروپود فکر و کلام او رسوخ و نفوذ کرده است که ارزشمندترین اثر فکری او یعنی مثنوی را کسی چون «جامی» که خود از عالمان دینی و صاحبان اندیشه در قرن نهم به شمار می‌آید، قرآنی به لفظ پهلوی دانسته است. مفهوم سخن جامی آن است که آنچه مولوی در مثنوی گفته است، همان مفاهیم و معانی قرآن است اما به زبان فارسی. از این رو می‌توان گفت مثنوی در حقیقت تفسیر قرآن به زبان فارسی است و تأمل در آیات قرآن مهم‌ترین کلید برای گشودن قفل مثنوی و ورود به عالم پر رمزوراز اندیشه مولوی است و از سوی دیگر تعمق در مثنوی راه‌گشای فهم بهتر و عمیق‌تر آیات قرآنی است. اما شیوه‌های استفاده مولوی از قرآن در مثنوی مختلف است؛ بر همین اساس در گفتار حاضر کوشش شده است اهم این شیوه‌ها همراه با نمونه‌هایی از هر کدام ذکر و با مراجعه به آراء مفسران قرآن، درباره هر یک بحث شود.

استفاده از لغات قرآن

می‌دانیم که آشنایی ایرانیان با اسلام و به تبع آن ارتباط با قرآن و تدبر در الفاظ و معانی آن، یکی از دلایل راه‌یابی لغات عربی به زبان فارسی است و در این میان سهم قابل ملاحظه‌ای به لغات قرآن اختصاص دارد؛ لغاتی چون زکات، حج، مسلم، مؤمن و بسیاری از لغات دیگر که خواننده علاقه‌مند می‌تواند با مراجعه به کتب سبک‌شناسی و تاریخ ادبیات از چندوچون آن اطلاع حاصل نماید.^(۱) اگر این سطح از به‌کارگیری لغات قرآن را مبنا قرار دهیم با خیل عظیمی از واژگان مثنوی مواجه خواهیم شد که حدّ و حصر آن نه فایده‌ای می‌تواند داشت و نه لزومی بر این کار احساس می‌شود. اما اگر مبنا را به استفاده مولوی از لغات قرآن

۱- به عنوان نمونه بنگرید: محمد تقی بهار. سبک‌شناسی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۲، ص ۲۵۸/۱ به بعد.

شیوه‌های استفاده مولوی از آیات قرآن ۱۰۱

به دلیل غلیان تعبیر قرآنی در ذهن او محدود سازیم، به واژگانی بر خواهیم خورد که از نرم طبیعی زبان خارج و به عنوان مشخصه‌ای زبانی در اشعار مولوی قابل طرح است؛ مثلاً جایی که مولوی می‌گوید:

اندرین آهنگ منگر سست و پست کاندترین ره صبر و شق انفس است
(۴/۴۶۵)^(۱)

ترکیب «شق انفس»^(۲) به معنی در رنج و سختی افکندن خویش، بیش از آن‌که بیان‌گر مفهومی قرآنی باشد، بازگوکننده مفهوم مورد نظر مولوی است. یعنی مولوی همان‌گونه که از سایر کلمات برای بیان مفهوم مورد نظرش استفاده کرده از این ترکیب نیز بهره جسته است. نمونه دیگر استفاده از واژه «دُخان»^(۳) است در این بیت:

کیمیایی که از او یک مائثری بر دخان افتاد گشت او اختری
(۴/۵۹۰)

دخان در بیت بالا مجازاً با علاقه ماکان، به معنی آسمان به کار رفته است و ناظر بر مفهوم خاص قرآنی خود که نیست.

نمونه دیگر کاربرد واژه «عُتْلُ»^(۴) به معنی درشت‌خو و ناکس است در این بیت:
از پی سوراخ بینی رست گل بسو وظیفه بینی آمد ای عُتْلُ
(۴/۲۲۲۶)

در این بیت نیز چنان‌که می‌بینیم مولوی به رسم معهود خویش در استفاده از مناداهای غیر مقصوده، واژه عُتْلُ را صرفاً به عنوان یک واژه و خارج از بافت قرآنی آن به کار برده است. این نمونه‌ها بیان‌گر آن است که احاطه بسیار مولوی بر الفاظ و تعبیر قرآنی او را قادر

-
- ۱- عدد سمت راست ممیز نشان‌دهنده شماره بیت و عدد سمت چپ نشان‌دهنده شماره دفتر مثنوی است.
 - ۲- برگرفته از آیه هفت سوره نحل: وَ تَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بِالغِيَةِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ؛ و حمل می‌کنند بارهایتان را که جز به مشقت بسیار نتوانید برد، از شهری به شهر دیگر.
 - ۳- برگرفته از آیه یازده سوره فصلت: ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَى الْغُرُوشِ وَ هِيَ دُخَانٌ؛ پس آهنگ آسمان کرد و آن دودی بود.
 - ۴- برگرفته از آیه سیزده سوره قلم: عُتْلٌ يَغْدُ ذَلِكْ زَنِيمٌ؛ پس از این همه، درشت‌خویی و بی‌تباری است.

ساخته است که الفاظ قرآن را همچون سایر امکانات زبانی برای بیان مفاهیم مورد نظر خویش به کار گیرد. مولوی هر جا که ضرورت وزن، قافیه و یا تنگنای واژگان فارسی اقتضا کند، از واژگان قرآن بهره می‌جوید. هر چند این کاربردها گاه ناخودآگاه و صرفاً به دلیل شدت انس ذهنی او با قرآن است؛ چنان‌که در مثال قبل:

کیمیایی که از او یک مآثری
بر دخان افتاد گشت آن اختری
به جای دخان می‌شد از «فلک» که هم‌وزن دخان است استفاده کرد و این جابه‌جایی هیچ خللی در وزن شعر ایجاد نمی‌کرد.

استشهاد به آیات قرآن در تأیید مطلب مورد بحث

استفاده دیگر مولوی از آیات قرآن وقتی است که مطلبی معمولاً نکته‌سنجانه و باریک را مطرح می‌سازد و برای تأیید آن دلیل و شاهد ذکر می‌کند. این قبیل استفاده‌ها غالباً متضمن تطبیقی ریزبینانه بین مطلب مورد نظر و مفهوم آیه مورد استشهاد است؛ مثلاً چون سخن به کرامت شیخ عبدالله مغربی می‌رسد و بیان می‌کند که او در زندگی خود به مدت شصت سال تاریکی ندیده بود و شب و روز از جهت روشنائی برایش یکسان بوده است، برای جلوگیری از تردید مخاطب، به بخشی از آیه هشت سوره تحریم استشهاد می‌کند: **يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ:**^(۱)

يَوْمَ لَا يُخْزِي النَّبِيَّ رَاسِت دَان
گَر چِه گَر دَد دَر قِيَامَتِ آن فَزُون
نورِ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ بَخَوَان
از خِدا اينجَا بَخَوَاهِيدِ آزْمُون
نورِ جَانِ وَاللّٰهِ اعْلَمُ بِالْبَلَاغِ
کُو بِيخْشَدِ هَم بِي مِيغِ وَ هَم بِي مَآغِ

(۴/۶۱۰-۶۱۲)

۱- ترجمه آیه: روزی که خدا پیامبر و کسانی را که به او ایمان آورده‌اند، خوار نمی‌سازد؛ نور آنان پیشاپیش و جانب راستشان می‌شتابد. شیخ توسی در تبیان به نقل از ابن عباس این نور را همان کتابی تفسیر کرده است که در روز قیامت به دست راست مؤمنان می‌دهند و در آن برای مؤمنان بشارت رقم خورده است؛ بنگرید: توسی، التبیان، ۵۰/۱۰.

منظور از استشهاد به این آیه تأیید مطلبی است که موضوع بحث است و آن کرامت یکی از اولیای خداست. نکته قابل تأمل آن است که مولوی برخوردار از این نور را در دنیا نیز ممکن می‌داند و حال آن‌که عموم مفسران مضمون این آیه را مربوط به قیامت می‌دانند.^(۱) به هر حال مقصود مولانا در این ابیات آن است که همان‌گونه که در قیامت نور پیامبر و مؤمنان پیشاپیش و بر جانب راست آنان می‌رود، در دنیا نیز به اراده الهی نور برخی مؤمنان و اولیای حق پیشاپیش آنان می‌تابد و ظلمت‌های مادی و معنوی را برایشان روشن می‌کند. نمونه دیگر جایی است که مولوی در بیان حرص آدمی در طلب دنیا و غفلت او از دولت روحانیان سخن را به آن‌جا می‌رساند که فرعونیان (حریصان به دنیا) را باید به حال خود رها کرد تا از گیاه زهرمند دنیا چند روزی بهره‌مند گردند؛ زیرا اگر جاه‌طلبی امثال فرعون نبود در قرآن گفته نمی‌شد: «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا وَ قُودُهَا النَّاسُ وَ الْجِبَارَةُ».^(۲)

لیک زین شیرین گیاه زهرمند ترک کن تا چند روزی می‌چرند
گر نباشد جاه فرعون و سری از کجا یابد جهنم پروری

(۴/۱۰۷۳ و ۱۰۷۴)

مولوی از آیه مذکور در اثبات سخن خود که حرص فرعونیان (دنیاطلبان) تمامی ندارد و از وجود آنان در دنیا گریزی نیست، استفاده کرده است. وی در ادامه به بحث درباره لزوم وجود تناسب بین پدیده‌ها و اختلاف درجات مخلوقات به حسب نوع پرورش و تربیت هر یک می‌رسد و دنیا را به مزرعه‌ای مانند می‌کند که در آن اقسام میوه‌ها وجود دارد:

هر حویچی باشدش کردی دگر در میان باغ از سیر و کبر

(۴/۱۰۸۳)

۱- به عنوان نمونه بنگرید: علی بن ابراهیم بن هاشم القمی، تفسیر، ۳۷۸/۲، ابو جعفر الطوسی، التبیان، ۵۱/۱۰؛ امین الدین طبرسی، مجمع البیان، ۳۱۷/۵؛ مغنیه الکاشف، ۳۶۶/۷.

۲- بخشی از آیه ۶ سوره تحریم، یعنی: خود و خانواده خود را از آتشی که هیزم آن مردم و سنگ است نگاه دارید؛ شیخ توسی به نقل از مجاهد در تفسیر «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا» گفته است: مَرُوهُمْ بِطَاعَةِ اللَّهِ وَ أَنْهَوْا عَنْ مُعَصِيَتِهِ یعنی آنان را به طاعت خداوند امر و از نافرمانی او نهی کنید؛ بنگرید: شیخ توسی، همان؛ در تفسیر بیضاوی نیز نظیر همین تفسیر از آیه مذکور به عمل آمده است؛ بنگرید: بیضاوی، تفسیر، ۳۷۵/۵.

سپس با استناد به آیه ۵۶ سوره عنکبوت: «یا عِبَادِیَ الَّذِیْنَ آمَنُوا إِنَّ اَرْضِیْ وَاسِعَةٌ فَاَبْیَایْ فَاَعْبُدُونِ»^(۱) بیان می‌دارد که هر میوه‌ای در ارض وسیع الهی جایگاهی خاص برای خود دارد که در آن بایستی با هم‌جنسی متناسب هم‌نشین باشد و از اختلاط با اغیار بپرهیزد:

هر یکی با جنس خود در کرد خود	از برای پختگی نم می‌خورد
تو که کرد زعفرانی زعفران	باش و آمیزش مکن با دیگران
آب می‌خور زعفرانها تا رسی	زعفرانی اندر آن حلوا رسی
در مکن در کرد شلغم پوز خویش	که نگرود با تو او هم طبع و کیش
تو به کردی او به کردی مودعه	زانک اَرْضِ اَللّهِ اَمَدِ واسعه

(۴۰/۱۰۸۳-۱۰۸۷)

نمونه دیگر، استشهاد به آیه ۱۲۷ سوره بقره است: «وَ اِذْ یَوْعُ اِبْرَاهِیْمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَ اِسْمَاعِیْلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّکَ اَنْتَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ»^(۲) در بیان این نکته که نیت افراد در انجام اعمال ملاک اعتبار و معیار ارزشمندی است؛ به همین دلیل انبیای الهی که بدون حرص و طمع عمل می‌کردند پیوسته رونق کارشان افزون می‌گشت. سپس مسجد الاقصی و کعبه را مثال می‌آورد که اعتبار آنها به سنگ و خاک و عناصر ظاهری نیست بلکه به نیت پاک سازندگان آنهاست:

آن بنای انبیا بی‌حرص بود	زان چنان پیوسته رونق‌ها فزود
ای بسا مسجد بسر آورده کرام	لیک نبود مسجد اقصاش نام
کعبه را که هر دمی عزری فزود	آن ز اخلاصات ابراهیم بود
فضل آن مسجد ز خاک و سنگ نیست	لیک در بنّاش حرص و جنگ نیست

(۴/۱۱۷۳۵ و ۱۱۳۸)

۱- ترجمه آیه: ای بندگان من که ایمان آوردید به‌درستی که زمین من گسترده است پس مرا عبادت کنید.
 ۲- ترجمه: آن هنگام که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه (کعبه) را برافراشتند. (گفتند) پروردگار ما از ما قبول فرما به‌درستی که تو شنوای دانایی؛ برای اطلاع از کیفیت بنای کعبه به دست ابراهیم بنگرید: مغنیه، تفسیر الکاشف، ۲۰۲/۱ و نیز عیاشی، کتاب التفسیر، ۵۹/۱.

شیوه‌های استفاده مولوی از آیات قرآن [۱۰۵]

مورد دیگری که مولوی به آیات قرآن استشهاد کرده جایی است که سخن از نیاز موجودات به حضرت حق است. به گفته او آدمی باید بداند که سراسر هستی حتی آسمان و زمین نیاز خود را از درگاه حق برآورده می‌کنند و حاجت به او می‌برند؛ پس باید با صبر و صلات از حق یاری خواست و از بردن حاجت به غیر او و یاری خواستن از جز او پرهیز کرد:

جملگان کیسه از او بردوختند دادن حاجت از او آموختند
هر نبیی زو برآورده برات استعینوا منه صبراً أو صلات

(۱۱۸۰ و ۴/۱۱۷۹)

استشهاد مولوی در بحث مذکور به آیه ۱۵۳ سوره بقره است: «یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر والصلوة ان الله مع الصابرين»^(۱)

نمونه دیگر، استشهاد به آیه ۲۶۱ سوره بقره است: «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ».^(۲)

در بیان این نکته که صلاح و تقوا و اعمال و عبادات اگر حقیقتاً برای خداوند و در راه تقرب به او باشد، دارای آثار و نشانه‌هایی است که در ظاهر و باطن وجود انسان نمایان می‌شود. چنان‌که اگر دانه‌ای در زمینی کاشته شود، خود را به چندین برابر بر روی زمین آشکار می‌سازد. جایی که زمین مادی که فناپذیر است، چنین باشد زمین خدایی که بسیار پهناورتر و بارورتر از زمین مادی است، چگونه خواهد بود:

چونک این ارض فنا بی‌ریع نیست چون بود ارض الله آن مستوسعست
این زمین را ربع او خود بی‌حد است دانه‌ای را کمترین خود هفتصدست
حمدگفتی کو نشان حامدون نه برونت هست اثر نه اندرون

(۱۷۶۲ - ۴/۱۷۶۰)

۱- ترجمه آیه: ای کسانی که ایمان آوردید از نماز و صبر یاری جویید. به‌درستی که خداوند با شکیبایان است؛ برخی مفسران صبر را در آیه مذکور، به روزه تفسیر کرده‌اند؛ به عنوان نمونه بنگرید: عیاشی، همان، ۶۸/۱ و نیز: شبیبانی، نهج‌البیان، ۲۲۵/۱.

۲- ترجمه آیه: مثل آنان که اموالشان را در راه خدا انفاق می‌کنند، همچون دانه‌ای است که هفت خوشه رویاند در هر خوشه صد دانه است و خداوند برای هر که خواهد دو برابر می‌کند.

در ادامه این ابیات سخن مولوی به آن‌جا می‌رسد که اولیای الهی بر باطن افراد و ضمائر آنان احاطه و اشراف دارند و در بیان این مطلب با استناد به بخشی از آیه ۲۷ سوره اعراف: «إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَكُمْ»^(۱) می‌گوید: جایی که شیاطین می‌توانند بی‌آنکه شما مطلع گردید، در دل‌هایتان وارد و از ضمائر شما آگاه شوند، چرا باید گمان کرد که اولیای خدا از انجام چنین کاری ناتوانند:

از نبی برخوان که دیو و قوم او	می‌برند از حال انسی خفیه بو...
چون شیاطین با غلیظی‌های خویش	واقفند از سرّ ما و فکر و کیش...
پس چرا جان‌های روشن در جهان	بی‌خبر باشند از حال نهان

(۴/۱۷۷۹-۱۷۸۶)

تفسیر آیات

رویکرد دیگر مولوی به آیات قرآن در مقام تفسیر و توضیح آنهاست. هرچند در این مقام شیوه کار او با شیوه سایر مفسران قرآن متفاوت است و آن‌گونه که مفسران از نزول آیات، شؤن آیات، اسباب نزول آیات، ترتیب مکی و مدنی بودن آیات و مفاهیمی چون محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و خاص و عام و مطلق و مفید و... بحث می‌کنند، عمل نمی‌کند. در ادامه نمونه‌های تفسیر مولوی از آیات قرآنی ذکر می‌شود.

۱- تفسیر اوصافی چون سمیع، بصیر و علیم درباره خداوند

چگونگی این اوصاف و انتساب آنها به حضرت حق از دیرباز بین متکلمان و فیلسوفان موضوع بحث بوده است.^(۲) مولوی در تبیین این مسأله می‌گوید: کیفیت این قبیل اوصاف درباره حضرت حق همچون کیفیت آنها درباره انسان‌ها نیست. این اوصاف به حق نسبت داده شده است تا انسان‌ها لازمه آنها را مورد توجه قرار دهند و از گمراهی مصون مانند به عقیده

۱- ترجمه آیه: او (شیطان) و قوم او می‌بینند شما را از جایی که شما آنها را نمی‌بینید.

۲- برای اطلاع بیشتر از چگونگی این اوصاف و اوصاف دیگر که به خداوند نسبت داده می‌شود، از دیدگاه متکلمان و فیلسوفان بنگرید: علامه حلی، کشف المراد، فصل دوم از مقصد سوم؛ سعید شیخ، مطالعات تطبیقی در فلسفه اسلامی، مباحث مربوط.

مولوی این اوصاف همچون ذات حضرت حق قدیمند:

از پی آن گفت حق خود را بصیر	که بود دید ویت هر دم نذیر
از پی آن گفت حق خود را سمیع	تا ببندی لب ز گفتار شنیع
از پی آن گفت حق خود را علیم	تا نیندیشی فسادی تو ز بیم
نیست اینها بر خدا اسم عَلم	که سیه کافور دارد نام هم
اسم مشتق است و اوصاف قدیم	نه مثال علت اولی سقیم

(۲۱۸-۴/۲۱۴)

۲- تفسیر «بِسْمَاهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ»^(۱) و «يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسْمَاهُمْ»^(۲)

مولوی در تفسیر آیات مذکور حرص به دنیا را به گلخن و تقوا و پارسایی را به حمام تشبیه کرده است. جایگاه آنان که اهل تقوا و پارسایی اند در حمام و جایگاه حریصان و دنیاپرستان که شیفته مالند و به جمع ثروت و سرمایه مشغولند در گلخن است. لاجرم نصیب پارسایان پاکی و صفا و نصیب دنیاپرستان دود و گند و غبار گلخن است و این هر دو در چهره آنان نمودار است:

شہوت دنیا مثال گلخن است	که از او حمام تقوا روشن است
لیک قسم مستقی زین تون صفاست	زان‌که در گرمابه است و در نقا است
اغسینیا ماننده سرگین کشان	بشهر آتش کردن گرمابه بان
اندر ایشان حرص بنهاده خدا	تا بود گرمابه گرم و با نوا....
هر که در تون است او چون خادم است	مرو را که صابر است و خادم است

۱- بخشی از آیه ۲۹ سوره فتح؛ ترجمه آیه: نشانی آنان بر چهره‌شان از اثر سجده است؛ از این آیه تفسیرهای مختلفی شده است. برخی منظور از نشانه مذکور را نشانه نماز می‌دانند برخی نشانه تهجد و شب‌زنده‌داری و برخی نوری می‌دانند که خداوند روز قیامت بر چهره مؤمنان قرار می‌دهد؛ بنگرید: شیخ توسی، همان، ۳۳۲/۹.

۲- بخشی از آیه ۴۱ سوره الرحمن؛ ترجمه آیه: گناهکاران از سیمایشان شناخته می‌شوند؛ شیخ توسی در تفسیر این آیه می‌گوید: خداوند متعال برای کافران و سرکشان نشانه‌هایی قرار داده است که فرشتگان به آن علامت‌ها آنان را می‌شناسند؛ شیخ توسی، همان، ۴۷۷/۹.

هر که در حمام شد سیمای او هست پسیدا بر رخ زیبای او
تونیان را نیز سیمای آشکار از لباس و از دخان و از غبار

(۴/۲۳۷-۲۴۴)

۳- تفسیر «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ»^(۱)

مولوی این آیه را در ضمن داستانی ذکر می‌کند که خلاصه آن چنین است: زنی نزد امیرالمؤمنین (ع) می‌رود و اظهار می‌دارد بچه‌اش بر پشت‌بام روی ناودان رفته است و نمی‌داند چگونه او را پایین آورد. امیرالمؤمنین در راهنمایی مادر می‌گوید بچه‌ای را آن‌جا برند تا طفل با دیدن هم‌جنس خود به طرف او آید و از سقوط نجات یابد. سپس مولوی چنین نتیجه می‌گیرد که انسان‌ها حکم همان بچه‌ای را دارند که بر ناودان نشسته است و هر آن خطر سقوط و هلاکش می‌رود و خداوند انبیاء را از جنس مردم فرستاده است تا آنها به طرف هم‌جنس خود حرکت کنند و از هلاکت نجات یابند:

زان بود جنس بشر پیغمبران تا به جنسیت رهند از ناودان
پس بشر فرمود خود را مثلکم تا به جنس آید و کم گردید گم

(۴/۲۶۶۸-۲۶۶۹)

زیرا جاذبه جنسیت بسیار زیاد است:

زانک جنسیت عجایب جاذبی است جاذبش جنس است هر جا طالبی است

(۴/۲۶۷۰)

۱- بخشی از آیه ۱۱۰ سوره کهف؛ ترجمه آیه: بگو جز این نیست که من بشری‌ام مانند شما که به سوی من وحی فرستاده می‌شود؛ علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌نویسد: حصر پیامبر به وسیله «انما» در بشریت ردی است بر پندار مردم که خیال می‌کردند هر کس ادعای نبوت کرد، ادعای الوهیت و قدرت غیبی کرده است؛ بر همین اساس از انبیا توقعاتی می‌کردند که جز خداوند کسی علم و قدرت بر انجام آنها ندارد؛ بنگرید: علامه طباطبایی، المیزان، ۴۳۷/۱۳.

۴- تفسیر «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً»^(۱)

مولوی در تفسیر این آیه به نکته‌ای لغوی اشاره می‌کند و آن این است که عرب کلمه تعال^(۲) را برای اسب به کار می‌برد.^(۳) سپس خطاب به انسان‌های تربیت‌نیافته می‌گوید نفس شما همچون ستورانی سرکش است که شریعت و رسول، تربیت‌کننده آن می‌تواند بود و به همین دلیل است که خداوند در خطاب به شما «تعالوا» فرموده است و این خطاب برخاسته از گرمی است که خداوند فرموده و قابلیت است که برای تربیت یافتن در شما نهاده است:

تو ستوری هم که نفست غالب است	حکم غالب را بود ای خودپرست
خر نخواندت اسب خواندت ذوالجلال	اسب تسازی را عرب گوید تعال
میر آخور بود حق را مصطفی	بهر استوران نفس پسر جفا
قُلْ تَعَالَوْا كُفْتُ از جذب کرم	تا ریاضتتان دهم من رایضم

(۴/۲۰۰۲-۲۰۰۵)

۵- تفسیر «أَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى»^(۴)

از ابیاتی که مولوی در تفسیر این آیات آورده است، چنین برمی‌آید که به عقیده او موسی از آن ترسید که مبادا مردم با دیدن سحر ساحران نتوانند سحر و معجزه را از یک‌دیگر تشخیص دهند، در نتیجه حق و باطل بر آنها مشتبه گردد، اما خداوند به او اطمینان می‌دهد که

تعال جامع علوم انسانی

۱- آل عمران، ۴۰؛ ترجمه آیه: بگو ای اهل کتاب بیایید به‌سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است: این‌که نپرستیم جز خدای یکتا را و چیزی را شریک او قرار ندهیم؛ برخی مفسران اهل کتاب را مسیحیان نجران و برخی دیگر یهود مدینه و عده سوم آن را بر حسب ظاهر کلام، دو فرقه از اهل کتاب می‌دانند. شیخ توسی بر عقیده دوم است؛ بنگرید: شیخ توسی، همان، ۴۸۸/۲.

۲- اسم فعل است در معنای امر یعنی بیا و در غیر امر استعمال نمی‌شود؛ بنگرید: این منظور، لسان‌العرب، ۹۰/۱۵ (ذیل ماده اعلأ).

۳- دکتر شهیدی درباره این کاربرد می‌نویسد: «با جست‌وجوی فراوان مأخذی برای این گفته نیافتیم»؛ بنگرید: شهیدی، شرح مننوی، ۲۹۵/۶؛ در هیچ یک از تفاسیر نیز این مطلب ذکر نشده است.

۴- طه، ۶۷ و ۶۸؛ ترجمه آیه: موسی در خود احساس ترس کرد، گفتیم: ترس تو برتر و بالاتر خواهی بود.

حق پایدار و غالب خواهد بود.^(۱)

گفت موسی سحر هم حیران کنی است
چون کنم کاین خلق را تمییز نیست
گسفت حسق تمییز را پیدا کنم
عقل بسی تمییز را بسینا کنم
گر چه چون دریا برآوردند کف
موسیا تو غالب آیی لا تحف

(۴/۱۶۴۹-۱۶۷۱)

سپس موسی با استفاده از آیه مذکور این نکته را متذکر می‌شود که اعجاز موسی و سحر شاعران هر دو سپری شدند اما آنچه پایدار و ماندگار ماند و روز به روز شکوهش افزون گشت، حقیقتی بود که در دعوت موسی وجود داشت:

سحر رفت و معجزه موسی گذشت
هر دو را از بام بود افتاد طشت
بانگ طشت سحر جز لعنت چه ماند
بانگ طشت دین بجز رفعت چه ماند

(۴/۱۶۷۵-۱۶۷۶)

ع- تفسیر «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَغْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُّرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّن مَّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ».^(۲)

مضمون این عبارات استدلالی است بر رستاخیز با بهره‌گیری از مثالی که در آن مراحل خلقت انسان بیان شده است. مفسران در تفسیر این عبارات گفته‌اند توجه به مراحل حیات از خاکی مرده به نطفه و از آن به علقه و بعد به مضغه و سرانجام زندگی یافتن در صورت انسانی با اعضا و جوارح کامل، هیچ شکمی نمی‌گذارد که مجدداً زنده شدن مرده‌ای که به خاک بدل

۱- این تفسیری است که برخی مفسران آن را ذکر کرده‌اند؛ بنگرید: طبرسی، همان، ۲۰/۴؛ شیخ توسی، همان، ۱۸۷/۷؛ مغنیه، همان، ۲۲۸/۵. علامه طباطبایی این تعبیر را صحیح نمی‌داند چرا که به عقیده ایشان با اطمینان موسی به خداوند و امر او متافات دارد؛ زیرا قبلاً خداوند به موسی وعده پیروزی داده است: «أَنْتُمْ وَمَنِ اتَّبَعَكُمْ أَلْقَائُونَ» (بخشی از آیه ۳۵ سوره قصص؛ ترجمه: شما دو نفر- موسی و برادرش- و هر کس پیرو شما باشد، پیروزید)؛ بنگرید: علامه طباطبایی، همان، ۱۹۱/۴. درباره ترس موسی، مفسران علت‌های دیگری نیز ذکر کرده‌اند؛ برای اطلاع بیشتر بنگرید: علامه طباطبایی، همان.

۲- بخشی از آیه ۵ سوره حج؛ ترجمه: ای مردم اگر درباره رستاخیز در شک و تردید قرار دارید (بس بدانید) که ما شما را از خاکی آفریدیم؛ سپس از نطفه‌ای؛ سپس از خون بسته‌ای. آن‌گاه از پاره‌ای گوشت که تمام آفریده شده است یا ناتمام.

شده است امری ناممکن نخواهد بود.^(۱) اما مولوی به نکته ظریف‌تری اشاره می‌کند و آن این است که انسان در هر مرحله از حیات، شیفته و دلبسته آن مرحله است و مرحله بعد از آن را در بدو امر باور نمی‌دارد و انکار می‌کند چنان‌که در مرحله خاکی نمی‌توانست مرحله انسانی را درک کند و آن را انکار می‌کرد. اکنون نیز در این مرحله حیات از درک مراحل بعد عاجز است و آنها را انکار می‌کند؛ پس از همان انکار در مرحله خاکی و نادرستی آن می‌توان پی برد که انکار حشر در این مرحله از حیات نیز نادرست است. این انکار به آن می‌ماند که کسی در خانه کسی را بگوید و صاحب‌خانه از درون بگوید کسی در خانه نیست؛ همین انکار دلیل حضور او در خانه است:

خاک را و نطفه را و مضغه را	پیش چشم ما همی دارد خدا
کز کجا آوردمت ای بددیت	که از آن آید همی خفربیت
این کرم چون دفع آن انکار توست	که میان خاک می‌کردی نخست
حجت انکار شد انشار تو	از دوا بدتر شد این بیمار تو...
چون در آن دم بی‌دل و بی‌سربدی	فکرت و انکار را منکر بدی
از جمادی چون‌که انکارت پرست	هم از این انکار حشرت شد درست
پس مثال تو چو آن حلقه‌زنی است	کز درونش خواجه گوید خواجه نیست
حلقه‌زن زین نیست دریابد که هست	پس ز حلقه بر ندارد هیچ دست
پس هم انکارت مبین می‌کند	کز جماد او حشر صد فن می‌کند

تأویل

«جرجانی» در تعریفات تأویل را چنین تعریف می‌کند: «در شرع عبارت است از بازگرداندن لفظ از معنی ظاهر به معنی احتمالی آن به شرط آن‌که محتمل را موافق کتاب و سنت بیابند. مانند قول خدای تعالی: «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ»^(۲) اگر بدان بیرون آوردن پرنده از بیضه اراده شود، تفسیر خوانند

۱- بنگرید: علامه طباطبایی، همان، ۳۷۷/۱۴ و نیز: شیخ توسی، همان، ۲۹۱/۷.

۲- ترجمه: (خداوند) زنده را از مرده خارج می‌سازد؛ این عبارت در مواضع مختلفی از قرآن آمده است که نخستین آن آیه ۹۵ سوره انعام است.

و اگر بدان اخراج مؤمن از کافر یا عالم از جاهل اراده شود، تأویل است.»^(۱) مقصود از تأویل در این جا نکته‌یابی‌هایی است که در فهم مفاهیم برخی آیات قرآن اعمال می‌شود و بر اساس آن معانی آشکار و مفاهیم ظاهری کلام کنار گذاشته شده، نکته‌هایی نغز و باریک از مطاوی آیات بیرون کشیده می‌شود. به این شیوه مولوی آیات بسیاری را در مثنوی تأویل کرده است که ما به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم.

۱- تأویل به چاه افتادن یوسف (ع) و بیرون آورده شدن او از چاه به وسیله کاروانیان^(۲)

مولوی در تأویل این آیات دنیا را چاه یوسف و انسان گرفتار آمده در آن را یوسف می‌داند و خطاب به کسانی که دل به زر و زیور دنیا خوش دارند و در بند تمتعات دنیایی گرفتارند می‌گوید اگر دست از تعلقات مادی بشوید و مال را صرف یافتن بصیرت نمایید، خواهید دید که دنیا چاهی تنگ است که شما در آن گرفتار شده‌اید. پس همچون یوسف دستاویزی بیابید و خود را از این چاه تنگ و تاریک بیرون کشید. در این حالت است که چون از چاه دنیا به درآید جانتان ندای «یا بُشْرٰی هٰذَا غُلَامٌ»^(۳) سر خواهد داد:

همره جانت نگرده ملک و زر زر یسده سرمره‌ستان بهر نظر
تا ببینی کاین جهان چاهی است تنگ یوسفانه آن رسن آری به چنگ
تا بگوید چون ز چاه آیی به بام جان که یا بشرای هذالی غلام

(۶۷۳-۶۷۰/۴)

۲- تأویل «وَإِذَا قَرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَانصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»^(۴)

مولوی این آیه را در ضمن توصیه‌ای اخلاقی ذکر کرده است و خاموشی در محضر

۱- نقل از: دهخدا، لغت‌نامه، ذیل «تأویل» برای اطلاع از معنای دقیق تأویل و کاربرد آن در آیات قرآن بنگرید: علامه طباطبایی، همان، ۱۷/۳ به بعد ذیل تفسیر آیه ۷ از سوره آل عمران.

۲- آیات ۱۵ تا ۱۹ سوره یوسف.

۳- بخشی از آیه ۱۹ سوره یوسف؛ ترجمه: ای مژده این پسری است؛ جمله‌ای است که چون کاروانیان یوسف را از چاه بیرون کشیدند، بر زبان راندند.

۴- اعراف، ۲۰۴؛ ترجمه: چون قرآن خوانده شود، بدان گوش فرا دهید و خاموش باشید، باشد که مورد رحمت قرار گیرید.

قرآن را به سکوت در محضر اولیای خداوند که اهل بینش و بصیرت‌اند تأویل نموده است:

پیش بینایان خبر گفتن خطاست
 پیش بینا شد خموشی نفع تو
 کان دلیل غفلت و نقصان ماست
 بهر این آمد خطاب اُصْتُوا

(۴/۲۰۷۰-۲۰۷۱)

سپس توصیه می‌کند که اگر در محضر اولیاء حق به انسان اجازه سخن‌گفتن داده شود، بایستی سنجیده و کم سخن گوید و از درازگویی بپرهیزد و اگر او را به پرگفتن و اطاله کلام امر کنند، باید با رعایت جوانب شرم و حیا، اطاعت امر کند:

گر بفرماید بگو برگوی خوش
 و ر بفرماید که اندرکش دراز
 لیک اندک گو دراز اندر مکش
 همچنان شرمین بگو با امر ساز

(۴/۲۰۷۲-۲۰۷۳)

۳- تأویل «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ»^(۱)

این آیه بیان‌گر عذاب‌هایی است که خداوند برای تنبیه بنی اسرائیل بر آنها نازل می‌کرده است. آنان هر بار برای برطرف شدن عذاب دست به دامان موسی می‌شدند اما پس از دعای موسی و دفع عذاب عهد خود را می‌شکستند و به لجاجت ادامه می‌دادند.^(۲) مولوی این آیات الهی را که بر قوم موسی آشکار می‌شد، همان عصای موسی می‌داند که سمبل معجزات اوست. او توفان را در آیه مذکور به عصای موسی تأویل می‌کند که گروه فرعونیان را در هم شکست. البته باطن تمام این معجزات اراده الهی است که رقم‌زننده امور است:

این عصا را ای پسر تنها مبین
 موج توفان هم عصا بد کوز درد
 که عصا بی کف حق نبود چنین
 طنطنه جادو پرستان را بخورد
 گر عصاهای خدا را بشمرم
 زرق این فرعونیان را بردرم

(۴/۱۰۷۰-۱۰۷۲)

۱- بخشی از آیه ۳۳ سوره اعراف؛ ترجمه: فرستادیم بر آنان توفان و ملخ را.

۲- بنگرید: علامه طباطبایی، همان، ۲۳۸/۸.

۴- تأویل «فی جیدها حَبَلٌ مِّن مَّسَدٍ»^(۱)

این آیه و آیه قبل از آن درباره همسر ابولهب عموی پیامبر است. نام این زن ام جمیل دختر حرب است و او خواهر معاویه و عمه ابوسفیان بوده است.^(۲) علامه طباطبایی در تفسیر این آیات می‌گوید همسر ابولهب شبانه پشته‌های خار به دوش می‌کشید و در راه پیامبر قرار می‌داد تا به این وسیله ایشان را آزار دهد و این دو آیه دلالت دارد بر آنکه روز قیامت او را در همان شکل و هیأت که هیزم بردوش و طناب برگردن می‌داشت، حاضر و به آتش کيفر الهی عذاب خواهند کرد.^(۳) مولوی در تأویل این آیه می‌گوید خلق مانند دیوانی هستند که شهوت و فزون‌خواهی همچون زنجیری برگردن آنها افتاده است و آنها را به این سوی و آن سوی می‌کشد. به تعبیر مولوی ریسمانی که همسر ابولهب در گردن دارد بازتابی از خلق و خوی خود اوست:

خلق دیوانند و شهوت سلسله	می‌کشندشان سوی دکان و غله
هست این زنجیر از خوف و وله	تو مبین این خلق را بی سلسله
می‌کشندشان سوی کسب و شکار	می‌کشندشان سوی کان و بحار
می‌کشندشان سوی نیک و سوی بد	گفت حق فی جیدها حبل المسد
قَدْ جَعَلْنَا الْحَبْلَ فِي أَعْنَاقِهِمْ	وَ اتَّخَذْنَا الْحَبْلَ مِنْ أَخْلَاقِهِمْ ^(۴)

(۱۱۱۹-۱۱۱۵)

نتیجه

آنچه گذشت مروری اجمالی بر شیوه‌های استفاده مولوی از آیات قرآنی بود. بی‌گمان دامنه این بحث بسیار فراخ‌تر و گسترده‌تر از این مختصر است و با توقف و تأمل در ابیات

۱- مَسَد، ۵؛ ترجمه: در گردنش (همسر ابولهب) ریسمانی است از لیف خرما.

۲. ملا فتح الله کاشانی. منهج الصادقین. تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۴۴، ۱۰/۳۸۷.

۳- علامه طباطبایی، همان، ۲۰/۴۰۵.

۴- ترجمه بیت عربی: در گردن‌هایشان ریسمان قرار داده‌ایم و این ریسمان را از خلق‌ها و خصلت‌هایشان گرفته‌ایم.

مثنوی و آیات قرآن، شیوه‌ها و نمونه‌های بیشتری می‌توان سراغ گرفت و به ظرافت‌های بیشتری بین قرآن و مثنوی می‌توان پی برد. اگر گفتار حاضر توانسته باشد طرحی هرچند ناقص و ناتمام از تحلیل کاربرد آیات قرآن در مثنوی ارائه دهد، مقصود نگارنده به تحقق پیوسته است.

منابع و مأخذ

- ۱- ابن منظور، محمد بن مکرم بن منظور الأفریقی المصری. لسان العرب. بیروت: دارصادر، [بی‌تا]
- ۲- البیضاوی. تفسیر البیضاوی. به تحقیق عبدالقادر در عرفات المشاحسونه. بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۶ هـ ق. ۱۹۹۶ م.
- ۳- الشیبانی، محمد بن الحسن الشیبانی. نهج البیان عن کشف معانی القرآن. تهران: مؤسسه دائرةالمعارف الاسلامیه، ۱۴۱۳ هـ ق.
- ۴- الطبرسی الطوسی، امین‌الدین ابوعلی الفضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیرالقرآن. بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۳۷۹ هـ ق.
- ۵- الطوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن بن علی الطوسی. البیان فی تفسیرالقرآن. تحقیق احمد حبیب قصیر العاملی. قم: مکتب الأعلام الاسلامی، ۱۴۰۹ هـ ق.
- ۶- القمی. علی بن ابراهیم بن هاشم. تفسیر القمی. قم: دارالکتاب للطباعة و النشر، [بی‌تا].
- ۷- بهار، محمد تقی (ملک‌الشعراء). سبک‌شناسی. تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۲ ش.
- ۸- جمال‌الدین، الحسن بن یوسف بن علی بن المطهر (علامه حلی). کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد. مع حواشی و تعلیقات لآیه الله السید ابراهیم الموسوی الزنجانی. قم: شکوری، ۱۳۷۳ ش.

- ۹- دهخدا، علی‌اکبر. لغت‌نامه. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ ش.
- ۱۰- سعید شیخ. مطالعات تطبیقی در فلسفه اسلامی. ترجمه مصطفی محقق داماد. تهران: خوارزمی، ۱۳۶۹ ش.
- ۱۱- شهیدی، سیدجعفر. شرح مثنوی. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰ ش.
- ۱۲- طباطبایی، سید محمدحسین (علامه طباطبایی). المیزان فی تفسیر القرآن. تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۷ ه.ق.
- ۱۳- عیاشی، ابوالنضر محمد بن مسعود بن عیاش سلمی السمرقندی. کتاب التفسیر. تهران: مکتبه العلمیه الاسلامیه [بی‌تا].
- ۱۴- کاشانی، ملافتح‌الله. متهج الصادقین فی الزام المخالفین. تهران: کتابفروشی اسلامی، ۱۳۴۴ ش.
- ۱۵- مغنیه، محمد جواد. تفسیرالکاشف. بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۸۱ م.
- ۱۶- مولوی، جلال‌الدین محمدبن محمد بلخی. مثنوی مغنوی. به تصحیح و پیشگفتار عبدالکریم سروش. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵ ش.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی